

تجزیه‌پذیری و صور نوین کشور تازه تأسیس از منظر واحدهای جغرافیایی - سیاسی در عرصه نظام حقوقی بین‌المللی

سیدباقر میرعباسی^۱

استاد گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

زینب صیقلانی

دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، پردیس البرز دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۱۹

چکیده

امروزه مسئله تجزیه‌پذیری کشورها و تشکیل یک دولت استقلال یافته جدید به عنوان موضوعی اساسی در عرصه نظام بین‌الملل مطرح است. البته کشور جدیدالتاسیس بایستی مشروعیت خود را به دست بیاورد در غیر این صورت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی آن را قبول نخواهند داشت. طبق قواعد آمره حقوق بین‌الملل و کنواسیون‌های معتبر بین‌المللی و منطقه‌ای و به استناد ساختار منشور ملل متحد به عنوان سند مادر جامعه جهانی در صورت وجود معیارهای تشکیل کشور در حقوق بین‌الملل از جمله سرزمین، حاکمیت، جمعیت و تایید جامعه بین‌المللی و اعضای آن مانند حدوث پدیده شناسایی، با حفظ اصل عدل و انصاف و عدم تعارض و تناقض با قوانین عرفی جاری و اسناد مادر، در صورتی که مانند اشکال مختلف غیر قانونی ادعای حاکمیت و ایجاد حکومت نباشد، از منظر حقوق بین‌الملل امری دارای وجاهت قانونی و معتبر تلقی و شناسایی می‌شود. هدف از تدوین این مقاله واکاوی موضوع تجزیه‌پذیری و صور نوین کشور تازه تأسیس در حقوق بین‌الملل است. جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و در قالب فیش برداری بوده است. تجزیه تحلیل اطلاعات بصورت توصیفی - تحلیلی می‌باشد. به طور کلی در بررسی نظریات علمای حقوق بین‌الملل، می‌توان به وجود دو رهیافت در خصوص مشروعیت صور نوین تأسیس کشور جدید بصورت یک جانبه اشاره نمود. در رهیافت اول، جدایی یک جانبه مغایر قواعد حقوق بین‌الملل از جمله لزوم رعایت تمامیت ارضی دولت‌ها می‌باشد و بنابر رهیافت دوم، اصولاً نظام حقوق بین‌الملل در مورد جدایی یک جانبه ساکت است و بنابر اصول حقوقی، هر آنچه که ممنوع نباشد، مجاز است. با بررسی واکنش دولت‌ها به اعلامیه استقلال یک جانبه کشور جدید به این نتیجه می‌رسیم که هیچ کدام از دو رهیافت فوق‌الذکر نمی‌تواند به تنهایی موضع کنونی نظام حقوق بین‌المللی را در مورد موضوع مقاله بیان نماید. از یک سو برخی دولت‌ها در بیان مخالفت خود در عدم شناسایی کشور جدید به لزوم رعایت اصولی همچون تمامیت ارضی اشاره کرده‌اند و از سوی دیگر برخی دولت‌ها نسبت به صور نوین کشور تازه تأسیس جدید ابراز خرسندی نموده‌اند. تعداد اندکی از دولت‌ها نیز برای جلوگیری از انجام پاکسازی قومی، کشور تازه تأسیس را در برخورداری از حق تعیین سرنوشت محق دانسته‌اند.

واژگان کلیدی: جدایی طلبی، طلاق سیاسی، حقوق بین‌الملل، اصل تعیین سرنوشت، تمامیت ارضی.

مقدمه

امروزه مسئله تجزیه پذیری کشورها در حقوق بین الملل مسئله‌ی مهمی برای دولت‌ها به شمار می‌رود. دولت‌ها تمایل ندارند تا واژه و مفهوم صور نوین کشور تازه تاسیس را در سخنرانی‌های دیپلماتیکی و حقوقی خود به کار ببرند و اکثراً واژه شورشی را مناسب‌تر می‌دانند. (Ackhorst, 2007: 33). از طرفی دیگر حقایق کنونی جامعه بین-المللی که شاهد جدایی‌های زیادی است لازم می‌دارد که قوانین واضح و دقیقی در ارتباط با این واقعه انجام گیرد. صور نوین کشور تازه تاسیس، یک موضوع مبتلا به دوران ما و به عنوان پرونده‌ای باز برای حقوقدانان جهان مطرح است (Beyg Zadeh, 2010: 56). اصل تعیین سرنوشت که به عنوان یک اصل و حق ثابت شده در حقوق بین‌الملل معاصر قبول شده است گستره‌ی مبهم و غیر قابل فهم و با اختلافی دارد. به بیان دیگر، در مورد این موضوع که به کار بردن این اصل و قانون تا کجا می‌تواند پیش برود اجماعی در بین نظریه پردازان حقوقی و دولت‌ها وجود ندارد که علت عمده این مساله، امکان تضاد و تباین آن با اصل مهم تمامیت ارضی دولت‌ها است.

دولت‌ها در طور تاریخ در مقابل تهدیدات متوجه تمامیت سرزمین خود حساس بوده و آن را غیر قانونی می‌دانند. از نگاهی دیگر با رشد مرتبه حقوقی تعیین سرنوشت همزمان با تاسیس سازمان ملل، اکنون این اصل و قانون را که تمامیت ارضی دولت‌ها همیشه بر اصل تعیین سرنوشت برتری دارد را نمی‌توان قبول کرد. اما بر اساس مبانی حقوق کلاسیک بین‌الملل، اصل تعیین سرنوشت با اصل تمامیت ارضی کوچک و محدود می‌شد (Thomas, 2003: 45). این تاریخچه با شروع دوره استعمارزایی در دهه ۱۹۶۰ میلادی دچار تغییر و تحول شد زیرا ساکنان مستعمره‌ها، در ذیل اصل تعیین سرنوشت، به نقض تمامیت ارضی دولت‌های استعمارگر مجاز گردیدند. در این دوره، نظام کهن طرفدار دولت حقوق بین‌الملل، مرتبه گسترده‌تر حق تعیین سرنوشت را به کشورهای سابقا مستعمره و غیرقابل تعمیم به گزینه‌های دیگر عنوان کردند. با وجود این نیمه دوم قرن بیست با موارد زیادی از اعلام یک جانبه استقلال از طرف مردمانی که پیشینه استعماری نداشتند همراه بود. آنها در قلمرو و ناحیه خود ادعای حق تعیین سرنوشت می‌کردند که همچنین شامل ادعای جدایی در نواحی غیراستعماری بود. دلیل ادعای آنها در نواحی غیراستعماری این بود که با وجود سند و دلایل مجاز برای استقلال مردمان مستعمره‌ها (نقض حقوق بشر، ظلم و ستم و جلوگیری از برخورداری از حق تعیین سرنوشت)، عدم تسری حق جدایی به دیگر مردمان غیر توجیه می‌شود، بنابراین حق تعیین سرنوشت که به معنی تفکیک و شکل دادن به یک دولت جدا و مستقل است به موردهای استعماری محدود نمی‌شود (Ziaie, 2013: 37).

به طور کلی مهم‌ترین مفاهیمی که در بحث‌های موبروط به تاسیس کشورهای جدید به آن‌ها توجه داشته باشیم عبارت‌اند از؛ ۱. شناسایی کشور تازه تاسیس: تشریفاتی است که به طور سنتی از قرن هجدهم به بعد در نظام بین-الملل رایج شده و آن، به رسمیت شناختن کشور تازه تاسیس توسط سایر کشورها است. این اقدام، عمل یک جانبه بین‌المللی است که دارای آثاری در حقوق بین‌الملل و مابین کشور شناسایی کننده و کشور شناسایی شده است. این شناسایی باید مشروع باشد. یکی از مبانی مشروعیت شناسایی حق یک ملت در تعیین سرنوشت خود است (Ziaie, 2011: 74).

۲. استقلال: در ذیل وظایف و حقوق دولت‌ها که در سال ۱۹۴۹ توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل ارائه شده است، استقلال تحت عنوان حق عمومی یک دولت برای فراهم کردن رفاه و توسعه برای خود جدای از سلطه دیگر دولت‌ها با شرط اینکه حقوق مشروع ساکنان را محدود یا نقض نکند تعریف شده است (Ackhurst, 2007: 52). ۳. تجزیه: وقتی مردم از نوع حاکمیت کشور ناراضی باشند و اعمال فشار آن‌ها را وادار به انزوا کند در آن کشور میل به تجزیه شدن شکل می‌گیرد که خود بر دو نوع است: «واگذاری»^۲ که مطابق در آن قسمتی از سرزمین با رضایت یا شناسایی دولت مستقل اعلام می‌شود مانند موارد بنگلادش و اریتره؛ و «جدایی»^۳ که طبق آن بخشی از سرزمین بدون رضایت دولت مرکزی مستقل اعلام می‌شود مانند موارد کوزوو، اوستیای جنوبی و آبخازیا.^۴ ۴. مردم: مردم یا شهروندان یک کشور به همه افراد متعلق به یک کشور اطلاق می‌شود که در یک محیط با هم زندگی می‌کنند و هرکدام واجد حق و حقوقی متقابلی هستند. به عبارت دیگر مردم بعنوان یک گروه مستقل اجتماعی با ساختار و چارچوب‌های مشخص در کنار ید دیگر یک قدرت واحد مرکزی را تشکیل می‌دهند. این مردم هستند که می‌توانند سرنوشت یک کشور را تغییر دهند (Azizi, 2000: 42). ۵. تجزیه‌طلبی: در حقوق بین‌الملل و عالم سیاست ادعای گروه‌هایی که خود را به عنوان یک مردم (قوم) تلقی نموده و خواهان جدایی از کشور موجود و تشکیل کشور مستقل باشند، تجزیه‌طلبی نامیده می‌شود. (Ziaie Bigdely, 2011: 44). ۶. جدایی‌طلبی در حقوق بین‌الملل: جدایی‌خواهی یک کشور در عرصه بین‌الملل ممکن است بر تجزیه‌پذیری سایر کشورها تاثیر گذارد. تشکیل کشور یا حکومت تازه به دو صورت است؛ به وجود آوردن مرزهای سرزمینی جدید یا تغییر دادن در مرزهای سرزمین پیشین و بوجود آمدن شخصیت حقوقی جدید. وقتی که از تغییر کشور صحبت می‌شود به این معنی است که در مرزهای سرزمینی تغییری بوجود آید که ربطی به شناسایی دوباره حاکمیت‌ها ندارد و همچنین صحبت از تغییر حکومت با انقلاب یا کودتا می‌شود (Momtaz, 2007: 48).

تجزیه شدن کشورها

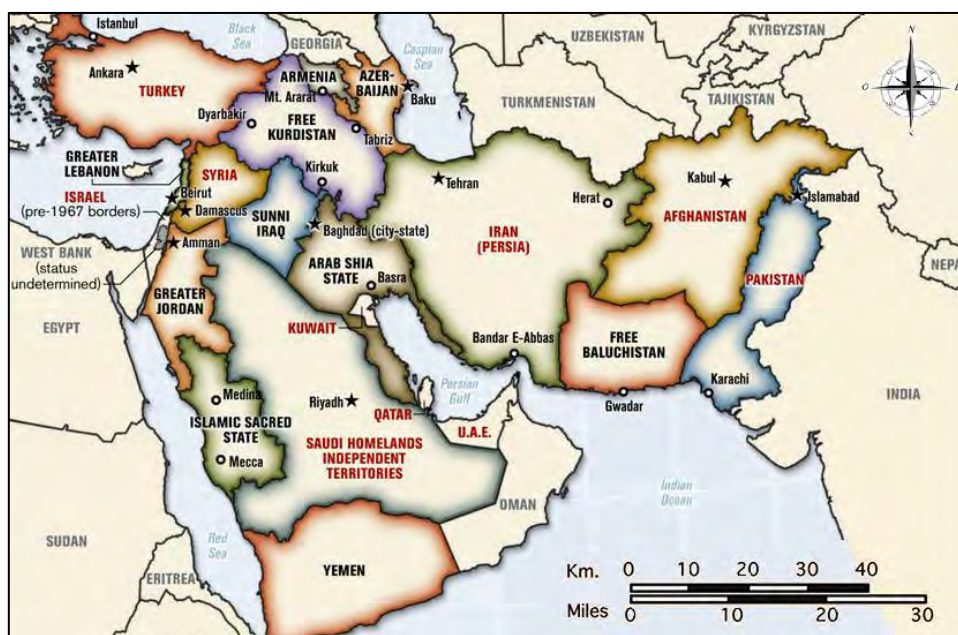
تجزیه به معنی از هم پاشیدن است. امروزه قدرت‌های بزرگ تجزیه کشورهای متخاصم را بعنوان یکی از اهداف سیاسی خود دنبال می‌کنند؛ مانند طرح تجزیه خاورمیانه توسط آمریکا. طرح خاورمیانه بزرگ در نظر داشت تا کشورهای عربی منطقه خاورمیانه، ترکیه، ایران، پاکستان، کشورهای مسلمان قفقاز و رژیم اسرائیل را در یک نظام اقتصاد آزاد به بلوکی با محوریت اسرائیل تبدیل کند. هدف از تجزیه کشورها کاستن از قدرت یک منطقه است. همانطور که در اثر بارش قطره قطره و جمع شدن آن سیل به راه می‌افتد. تجزیه کشورها بیشتر از اهداف بزرگ کشورهایی مانند آمریکا و روسیه نشأت می‌گیرد. معمولاً وقتی قدرت‌های بزرگ سلطه خود را حاکم بر جهان می‌بینند، مانع از بوجود آمدن قدرت‌های رقیب می‌شوند (Hashemi Rezia Kolaie, 2012: 72).

¹. separation or Break-away

². Devolution

³. Secession

⁴. Christopher J. Borgen, (2009), Imagining Sovereignty, Managing Secession: The Legal Geography of Eurasia's "Frozen Conflicts", Legal Studies Research Paper



نقشه ۱- طرح خاورمیانه بزرگ

Source: (<https://newsrescue.com>)

جمهوری چین پس از فروپاشی شوروی سابق در یک انتخابات مردمی تحت نظارت جهانی که ۷۵٪ به استقلال رای دادند اعلام استقلال کرد. اما این استقلال از طرف روسیه به رسمیت شناخته نشد. روسیه به منطقه چین حمله کرد و جنگ سختی در گرفت که تاکنون نیز ادامه دارد و پیش از صدها هزار نفر از ملت چین در این جنگ قربانی شده‌اند. استقلال طلبی، کوشش اعضای یک اتحادیه و یا تمایل آنان برای رسیدن به حاکمیت بر سرنوشت خود است. این اتحادیه می‌تواند یک خانواده یا کارگاهی کوچک باشد و یا حتی کشوری بزرگ باشد. مختار بودن یعنی این که یک کشور می‌تواند با توجه به اینکه دیگران رفتار تبعیض آمیزی با او دارند یا بدون هیچ دلیل خاصی سرنوشت خود را جدا کند و راهی جدا را پیشه کند. جدایی خواهی و حاکمیت بر سرنوشت خویش به معنای دشمنی با اتحادیه قبلی و یا نادیده گرفتن آن نیست بلکه تنها تمایل برای زندگی و فعالیت مستقل است (Manshirpour, 2009: 39).

تجزیه شدن کشورها و پیوند آن با حقوق جانشینی

پدیده جانشینی را نمی‌توان در شرایط و احوال خاص، به مثابه نقل و انتقال ساده سرزمینی یک کشور به کشور دیگر در نظر گرفت. مسأله جانشینی کشورها در نظام بین‌المللی، دارای اهمیت بالایی است، زیرا اولاً با تغییر حاکمیت کشورها سروکار دارد و ثانیاً بر تمامیت سرزمینی کشورها تأثیر می‌گذارد و ثالثاً جاگزینی و انتقال مسئولیت بین‌المللی کشورها را به وجود می‌آورد. جانشینی کشورها با وجود آنکه نتیجه عملکرد سیاسی در نظام بین‌المللی که همان تغییر و تحولات سرزمینی کشورها در عرصه جهانی است، خود فی نفسه مقوله‌ای است حقوقی. به این معنا که، جانشینی کشورها معلول علتی مهم و اساسی است و آن تغییرات جغرافیای سیاسی در منطقه‌ای از جهان است. تغییر یا انتقال حاکمیت به این صورت می‌باشد که کشوری تمام یا بخشی از سرزمین خود را از دست می‌دهد و به جای آن، سرزمین یک یا چند کشور موجود توسعه یابد، یا در آن سرزمین، کشور یا کشورهای جدیدی شکل بگیرد. در نهایت، تمام یا بخشی از سرزمین کشوری به کشور دیگر یا به کشور تازه تأسیس انتقال می‌یابد. کشوری که

حاکمیت خود را در تمام یا بخشی از قلمرواش از دست می‌دهد، کشور پیشین و کشوری که به جای او در آن سرزمین، حکومت می‌کند، کشور جانشین می‌نامند. در بیشتر مطالب بیان شده در حقوق بین‌الملل از پدیده جدایی مفهومی دریافت نمی‌شود. بیشتر بجای جدایی مفاهیم مشابه مانند جدایی طلبی، استقلال و تجزیه‌پذیری بیان شده است (Mouleson, 2006: 29).

جدایی، تجزیه و فروپاشی در حاکمیت کشورها

مفاهیم جدایی و فروپاشی در پی تجزیه می‌آیند. پس مفهوم مستقلی در حاکمیت کشورها ندارند. هنگامی که کشوری تجزیه می‌شود، در پی این تجزیه به ابعاد مختلفی تقسیم می‌شود. به طور کلی تفاوت تجزیه و فروپاشی در تداوم یا عدم تداوم حیات کشور پیشین می‌باشد. به عنوان نمونه، یک روند کلی و تاریخی از جدا شدن کشورها را در فروپاشی جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی پیشین است در ابتدا با جدا شدن اسلوانی و سپس کرواسی و بعدها بوسنی هرزه و گوین و جمهوری یوگسلاوی مقدونیه سابق صورت گرفت. هرچند در اوایل نوامبر سال ۲۰۰۰ با پذیرفتن جمهوری فدرال یوگسلاوی در سازمان ملل متحد، به عنوان یک عضو جدید، معلوم شد که جمهوری فدرال یوگسلاوی (که در میانه کار نام خود را به جمهوری صربستان و مونته‌نگرو تغییر داد) ادامه دهنده شخصیت حقوقی یوگسلاوی سابق نیست؛ زیرا در غیر این صورت نیازی به پذیرش مجدد جمهوری فدرال یوگسلاوی در سازمان ملل متحد نبود. اما بعدها این چنین کاری را از طرف جمهوری یوگسلاوی که شامل جمهوری صربستان و مونته‌نگرو می‌باشد بررسی نشد؛ زیرا جمهوری یوگسلاوی تا الان اعلامیه‌های زیادی را تحت عنوان جانشینی بر قراردادهایی که گذشته بر این این یوگسلاوی سابق عضو آن بود، اعلام نموده است. اما نابود شدن و تفکیک شدن یوگسلاوی سابق نمی‌تواند به عنوان تجزیه معنا شود؛ بلکه این انحلال روند مستمری بود در طی فروپاشی یوگسلاوی سابق. در اصل فروپاشی و نابودی یوگسلاوی سابق نتیجه روند جدایی مستمر و مرحله‌ای اسلوانی، کرواسی و بوسنی هرزه گوین بود از طرف دیگر یک نمونه نقیض حالت بالا (یوگسلاوی سابق) وجود دارد مانند مورد اتیوپی در مقابل اریتره باید چنین گفت با توجه به این که روند جدایی باعث فروپاشی و از بین رفتن نشده است، فقط تجزیه صورت گرفته است. بنابراین موردهای زیاد و متفاوت «جدایی» می‌تواند در عناوین «فروپاشی» و یا «تجزیه» بیان شود (Lenin, 2005: 67).

تجزیه‌پذیری و کشور تأسیس شده جدید در سیاست جهانی

در طی دهه‌های اخیر، شاهد تغییرات زیادی در سیاست جهانی بوده‌ایم که به همین دلیل، نقشه جهان را تغییر داده است. معمولاً مرزهای جغرافیایی کشوری دچار شده‌اند و به تب آن جمعیت آن‌ها نیز افزایش یافته است. مثال‌هایی واضح در زمینه تغییر سیاست کشورها شامل جنگ‌های جهانی اول و دوم، مستعمره زدایی و سقوط اتحاد جماهیر شوروی است، که موجب تغییر نسبی مرز کشورها نیز گردیده است. طبق کنوانسیون ۱۹۷۸ و کنوانسیون ۱۹۸۳ مفهوم «کشور جدید و مستقل» را نمونه‌ای از «کشور جانشین»^۱ در نظر گرفته‌اند؛ یعنی سرزمینی که دقیقاً پیش از جانشینی کشور جدید، سرزمینی وابسته به کشور قبلی بوده است؛ به نحوی که کشور پیشین مسئولیت روابط بین-

^۱ . Successor State

المللی آن سرزمین را بر عهده داشته است. مفهوم «کشور جدید و مستقل» شامل وضعیت های استعماری سابق و دیگر سرزمین‌هایی چون سرزمین‌های غیرمستقل، سرزمین‌های تحت مدیریت و سلطه سابق می‌شود که یا مسئولیت روابط خارجی را دارا بودند و یا چنین شناختی نداشتند. بنابراین شمار زیادی از این «کشورهای جدید و مستقل» با توجه به تعاریف بالا بر خلاف وفق و تصمیم دولت و کشور پیشین خود به جدایی و استقلال می‌رسند و حق تعیین سرنوشت را دارند.^۱ اما همانطور که گفته شده شاید در اول تصور شود که این حالت نوعی جدایی می‌باشد. براساس اعلامیه روابط دوستانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، این سرزمین‌ها دارای وضعیت حقوقی جدیدی مستقل از سرزمین اداره کننده خود هستند.



نقشه ۲: جغرافیای سیاسی جهان در قرن بیست و یکم

Source: <https://www.mapsofworld.com>

بنابراین با اینکه برخی قواعد جانمایی کشورها حاکم بر وضعیت حقوقی «کشورهای جدید و مستقل» توسعه پیدا کرده‌اند. کشورهای جدید در پی فروپاشی و تجزیه طلبی ساختار جدیدی بدست می‌آورند و در واقع مستقل می‌شوند.^۲

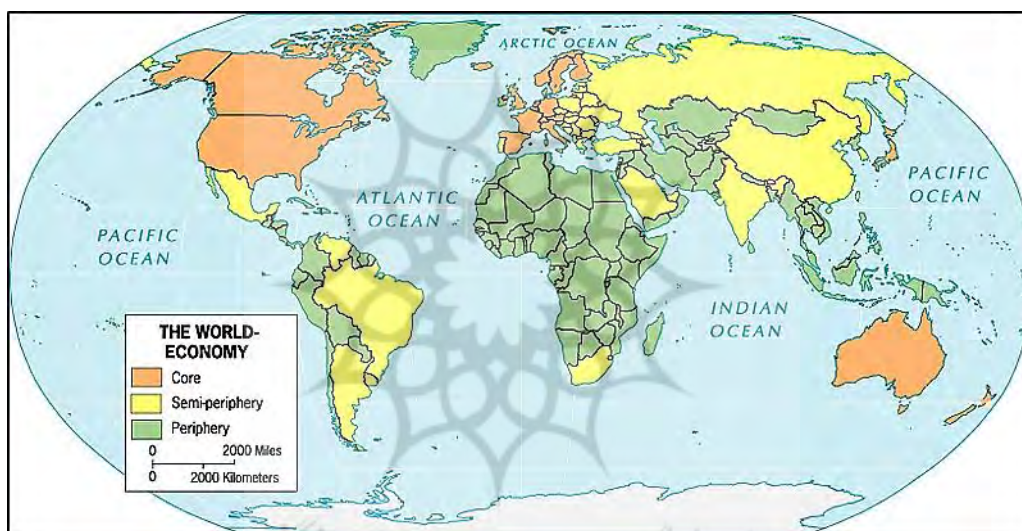
تازه تاسیس شدن کشورها

جوامع زیادی به دنبال ازهم‌پاشی یا جدایی خود به عنوان کشورهای جدید ظهور می‌یابند. این جوامع یا به انتخاب گذاشتن حق جدایی خود تشکیل شده‌اند یا به استعمار دیگر کشورها در اثر جنگ و فشار غلبه سایر کشورها

¹ Markku Suksi(2005), Keeping the Lid on the Secession Kettle – a Review of Legal Interpretations concerning Claims of Self-Determination by Minority Populations, International Journal on Minority and Group Rights.

² Ved P. Nanda, "Self-Determination and Secession under International Law", Denv. J. Int'l L. & Pol'y, 2001, vol: 29.

درآمده‌اند. برای مثال چند کشور نوظهور را معرفی می‌کنیم. کشور لیتوانی در سال ۱۹۹۰ به استقلال رسید و بعنوان یک کشور جدید در سطح بین‌المللی شناخته شد. دو کشور جمهوری چک و اسلواکی در ۱ ژانویه ۱۹۹۳ پس از انقلاب مخملی، به استقلال دست یافتند. اریتره کشوری در شمال شرقی آفریقا است که در سال ۱۹۹۳ از اتیوپی جدا شد و کشوری مستقل شد. جمهوری دموکرات تیمور شرقی در جنوب شرقی آسیا و شمال غربی استرالیا قرار دارد. تیمور شرقی در ۲۰ مه ۲۰۰۲ به استقلال رسید. در واقع روند مستقل شدن این کشور در پی شورش‌های مردم اندونزی بود. کشورهای مونته‌نگرو و صربستان از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۶ به‌عنوان یک کشور شناخته‌شده بودند و در ۲۱ مه ۲۰۰۶ با برگزاری انتخابات کشورهای مونته‌نگرو و صربستان از هم جدا شدند. کشورهای زیادی وجود دارند که با استقلال یافتن تأسیس شده‌اند. (Yingja Mirzaii, 2011: 75). در آینده نیز ممکن است کشورهای مختلف جدیدی شکل بگیرد که هر کدام با حق و حقوقی در سطح بین‌المللی مطرح خواهند شد (Omidi, 2009: 123).



نقشه ۳: تقسیمات مرزی نظام بین الملل کشورها

Source: <https://1d39fee3-a-e1fe0ff4-s-sites.googlegroups.com>

گام‌های ابتدایی در کشور تازه تأسیس

از ابتدایی‌ترین گام‌های اجتماعی یک ملت نوظهور، تعیین و خط مشی سرنوشت آن ملت است. توجه به اهداف و اصول افراد جامعه، مثل اختیار تعیین سرنوشت^۱ که به عنوان یک اصل مردم سالاری، خواستار رضایت سران حکومتی تمامی حاکمین است، و زمینه‌های حقوق سیاسی و مدنی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شود و در جوامع بین‌المللی و سازمان ملل نیز مطرح شده است. به گونه‌ای که سازمان ملل بیانیه‌های زیادی در زمینه حق تعیین سرنوشت ملت‌ها مطرح کرده است (Tavana, 2010: 128). بنا بر اصل حق تعیین سرنوشت که در واقع توجه به اصل عدالت می‌باشد؛ مردم می‌توانند در تعیین حاکمیت و خط مشی سیاسی بین‌المللی خود با اختیار کامل انتخاب کنند. (Beig Zadeh, 2010: 77). اصل حق تعیین سرنوشت بر اساس نظریه حق حاکمیت مردم پایدار می‌باشد. مطابق این حق، مردم می‌توانند در تعیین وضعیت نحوه اداره سیاسی کشورشان

^۱ Self Determination

دخالت داشته باشند و در منابع طبیعی کشورشان سهم دارند و در پرتو این حق است که می‌توانند پیشرفت اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی‌شان را زیر نظر داشته باشند و حق یک گروه است که در اداره خودشان و مشخص کردن وضعیت حقوقی و سیاسی کشورشان، دخیل باشند. افراد جامعه باید بتوانند خواسته‌هایشان را در زمینه کسب منافع آزادانه بیان کنند. طبق گفته «هالیدی» در رابطه با حق تعیین سرنوشت: «هر ملتی این حق را دارد که در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد؛ و خودش سرنوشت خودش را بسازد، مثلاً تصمیم بگیرد جدا و یا جزئی از یک کشور بزرگتر باشد». یعنی کلیه اصول نظم بین‌المللی، قانون و مشروعیت که اساساً از سایر مبانی نشأت گرفته است باتوجه به این اصل توجیه شود. اصل تعیین سرنوشت از اصول اساسی در هر قانونی محسوب می‌شود. (Roazanbary, 2009: 82).

بیان حق تعیین سرنوشت در جریان قرن هجدهم شروع یافت که در رابطه با آزادی و تقدم اراده فردی بود و برای هر جامعه‌ای که اراده‌ی جمعی دارند کاربرد دارد. این مسئله از همان تفکر و اندیشه باستانی یونانیان که در جامعه اساسی است نشأت می‌گیرد، و به صورت واضحی در آثار و تفکرات ژان ژاک آمده است. ژان ژاک روسو اساس تفکرات مدرن درباره دموکراسی و مشروعیت حکومت اکثریت را درست کرد. در ادامه، دانشمندان و متفکران دموکراسی، به خصوص جان استوارت میل، این دیدگاه و نظر را با تاکید بر دولت انتخابی به عنوان بهترین شکل نظام سیاسی این گونه کامل کردند: «وقتی این تفکرات پذیرفته شود که دولت نماینده مردم باشد و ابزاری برای تحقق جمعی اصل حاکمیت فردی، در این صورت دولت انتخابی کوتاه‌ترین راه برای تحقق اندیشه حاکمیت ملت‌ها خواهد بود» (Manshirpour, 2008: 1387).

قبل از جنگ جهانی اول ملی‌گرایان از روش ایجاد کردن حقوق فدرال و منطقه‌ای در بین کشورها یا به شکل استقلال فرهنگی تحقق یابد بیانش کردند، و در برخی از کشورها همانند کشورهای چکسلواکی، بلژیک، سوئیس همین طور باقی نگه داشته شد. اما پس از جنگ جهانی اول، جدایی‌خواهی و حق تعیین سرنوشت به نوعی روز افزون به استقلال کامل ارتباط برقرار کرد. در آن دوران و مطابق اعلامیه ۱۴ ماده‌ای ویلسون این اصل یکی از مهم‌ترین اصول حاکم بر نظام بین‌المللی شد به این معنا و مفهوم که آشکارا با مدنظر قرار دادن آن در رفتار دولت‌ها (و بعدها مندرج منشور ملل متحد) آغاز گردید (Moshirzadeh, 2009: 88).

اصل دموکراتیک، طرفدار رضایت افراد جامعه تمامی کشورهای برخوردار از حاکمیت است. مردم باید بتوانند با اختیار کامل حاکمان خود را برگزینند. افزون بر این، مردم هر کشوری باید از هر نوع فشار خارجی به ویژه حکومت استعماری در امان باشند. پس از جنگ جهانی اول و به طور خیلی ناگهانی به عنوان ویژگی و شاخص جدیدی برای قضاوت در خصوص مشروعیت قدرت در صحنه بین‌المللی تبدیل شد. احترام گذاشتن به خواسته‌ها و آرزوهای مردم و ملت‌ها. این اصل به عمق ترتیبات سنتی نفوذ کرد و اصل حاکمیت کشوری را نیز مورد هدف قرار داد و در پرتو شکل‌گیری موجودیت‌های بین‌المللی با تکیه بر آرمان‌های آزاد جمعیت ذی نفع، برای حاکمیت‌های چند ملیتی یک انقلاب بزرگ به ثمر آورد. (Cassette, 2009: 200). توزیع مجدد قدرت در اجتماع بین‌المللی نیز در شعاع آن فراهم گردید و عامل فوق العاده پویا برای تغییراتی شد که شدیداً باعث تغییر وضعیت جوامع شد. اما آغاز و انجام جنگ جهانی دوم، تشکیل سازمان ملل متحد و گنجاندن اصل تعیین سرنوشت در منشور تاسیسی آن، تصویب

قطعنامه‌ها و صدور بیانیه‌ها در مورد اصل تعیین سرنوشت به همراه اوج فعالیت‌های ملل متحد در دهه ۱۹۶۰ در راستای دقیق مفهوم و توسعه کاربرد آن و در بستر استعمارزدایی نه تنها قلمروی حقوقی برای این اصل را در نظر گرفته شد (Seifi, 2005: 35). همچنین آن را در جامعه جهانی و عرصه نظام بین‌الملل به عنوان یکی از پایه ناظر بر روابط میان دولت‌ها و داخل کشورها (در قالب احترام به حقوق بشر) به رسمیت شناخت. در حال حاضر اصل تعیین سرنوشت به دست افراد جامعه هر کشوری بعنوان یک اصل بنیادی در حقوق بین‌الملل مطرح شده است (Kharrazi, 2010: 36).

ماهیت رفتاری و اخلاق ملت تازه شکل گرفته

مقصود از تجزیه‌طلبی فرآیندی است که در ضمن آن گروهی از مردم از حوزه اقتدار سیاسی و قضایی دولت مرکزی خارج می‌شوند و خود حوزه اقتدار سیاسی و قضایی مستقلی را تشکیل می‌دهند. اثبات حق جدایی طلبی یا طلاق سیاسی به این معناست که اولاً: تحت شرایط معینی گروه یا گروه‌هایی از شهروندان (مثلاً اقلیت‌های قومی، فرهنگی، نژادی، دینی، و غیره) اخلاقاً مجازند که از دولت مرکزی جدا شوند و حوزه اقتدار سیاسی و قضایی مستقلی را تشکیل دهند؛ و ثانیاً: دیگران اخلاقاً موظفند که در راه این جدایی مانع و مشکلی در بر نداشته باشد. هسته اصلی فرهنگ هر ملتی حفظ ارزش‌های اخلاقی آن کشور در سطح جوامع بین‌المللی است. بدست آوردن حق فقط در صورتی صحیح است که به زیان اخلاقاً نادرستی منجر نشود. امان دارد تحت مواردی مشخصی احقاق حق جدایی- طلبی زیان اخلاقاً ناموجهی را بر دیگران غالب شود. در این صورت بسته به نوع و میزان آن زیان ممکن است که محقق شدن آن تحت آن شرایط خاص از نگاه اخلاقی ناروا باشد. جبهه داران حق جدایی‌خواهی برای اثبات این حق دلایل زیادی را داده‌اند: ۱- استدلال بر پایه عدالت جبرانی: این نوع استدلال بر این ادعا پایه‌گذاری شده است که اگر سرزمینی بیشتر به نحو غیرعادلانه‌ای در بخش‌های بزرگ‌تر یکی شده باشد، در آن موقع است که شهروندان و مسئولان آن کشور می‌توانند در صورت تمایل حق دارند که از آن بخش بزرگتر جدا شوند. " ترکیب ناعادلانه " به دو طریق می‌تواند صورت‌پذیر باشد: ممکن است آن کشور به طور مستقیم به قلمرو کشور موجود به نحو ناعادلانه ضمیمه شده باشد؛ یا ممکن است دولت (یا دولت‌های) قبلی که سلف دولت امروزی است آن سرزمین را به طریق ناعادلانه به محدوده خود ضمیمه کرده باشد. از نظر اخلاقی حق جدایی طلبی یا طلاق سیاسی فقط با پس دادن مال غضبی به فرد صاحب مال نتیجه می‌شود افراد یا گروهی از کسانی که مال آنها به طور غیر عادلانه‌ای از آنها گرفته شده است از نظر اخلاقی حق دارند که سرمایه خود را از سر پس بگیرند. محقق شدن این حق نمونه‌ای از " عدالت جبرانی " است. از قضا در چارچوب قوانین بین‌الملل موجود آن دسته از حرکت‌های تجزیه‌خواهی که ادعای خود را بر اساس عدالت جبرانی توجیه می‌کنند از مقبولیت حقوقی بالاتری برخوردارند تا آنجا که حتی تعدادی از صاحب نظران بر این عقیده هستند که جدایی طلبی فقط بر مبنای عدالت جبرانی می‌تواند جبران شود. (Nash, 2009: 77).

۲- دلایل بر مبنای حق تعیین سرنوشت خود: دلیل مبتنی بر این ادعا است که هر کشوری حق دارد دولت تشکیل یافته خاص خود را داشته باشد. به تعبیر دیگر، "محدوده‌های سیاسی و مرزهای فرهنگی (یا قومی) باید بر هم منطبق باشد. منظور از ملت یک گروه قومی خاص است که موجودیت آن با زبان، سنت، و فرهنگ مشترک متفاوت باشد.

ماهیت مبنای اخلاقی حق تجزیه‌طلبی در این دلایل حق دادن به تصمیم گیرندگان در زمینه حق انتخاب مطابق با نظر و صلاح‌دید خودشان باشد. به رسمیت شناختن حق تجزیه‌طلبی برای یک قوم در حقیقت به این معناست که اقلیت یا قومی که تصمیم می‌گیرد براساس صلاح‌دید و مطابق با درک و شناختی که از خوب و بد یا مصلحت و مفسدت دارد (درک و تشخیصی که از درون سنت و فرهنگ ویژه آن قوم برمی‌آید)، منسجم کند. دلیل بر این استنطاق مبتنی بر این است که حق حاکمیت کامل، موارد لازم حق تعیین سرنوشت خود است. حق تجزیه‌طلبی را حق تعیین سرنوشت خودش به تنهایی نمی‌تواند آن را اثبات و ادعا کند. البته در مواردی خاص امکان این وجود دارد که یک قوم برای جلوگیری از از بین رفتن فرهنگ مختص خود، یا کشتار مردم فرزندان، یا مقابله با تبعیض‌های گسترده هیچ راه حلی نداشته باشد بجز از درجه بالاتری از حق تعیین سرنوشت که لازمه جدایی سیاسی کامل است، برخوردار شود. اما در این گونه موارد، حق تعیین سرنوشت در کنار آن عوامل دیگر است که حق جدایی‌طلبی را توجیه می‌کند. در صورتی که در شکل‌گیری یک فرهنگ اخلاق متفاوت‌تر جدا از ارزش‌های فرهنگی آن حاکم شود. برای مردم آن کشور مشکلات بالاتری در بر خواهد داشت. اخلاق مداری و فرهنگ اخلاقی یک کشور حتی مسائل اقتصادی و اجتماعی را نیز در بر شامل می‌شود. چون بیشتر ملت‌هایی در جاهایی سرمایه‌گذاری و تبادلات انجام می‌دهند. که فرهنگ اخلاق، تعهدات اخلاقی بیشتری نسبت به بقیه کشورها داشته باشد (Mirabbassi, 2006: 82).

دموکراسی و حق تعیین سرنوشت مردم در کشور تازه تاسیس

دموکراسی یعنی تحقق بخشیدن به آرای حاصله از طرف مردم و تعیین نمودن آنچه که مردم انتخاب کردند. اصل و پایه یک حکومت اراده آن جامعه است.^۱ حال این که این اراده مردمی بایست توسط انتخاباتی که برگزار می‌گردد که باید از روی صداقت باشد صورت می‌گیرد. انتخابات باید به صورتی باشد که کاملاً مساوی باشد و به دور از مخفی کاری باشد که بتوان آزادی را در آن گنجاند. به همین صورت برنامه‌های توسعه ملی باید بر پایه مشارکت آزاد و واقعی افراد جامعه صورت گیرد. کشورها بایستی که مشارکت کردن همه طرفه و همگی را به عنوان یک رکن و اساس مهم در تحقق بخشیدن به حقوق بشر ارشاد کرد (Qari Seyed Fatemi, 2003: 89).

حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی

حق تعیین سرنوشت یعنی همه احاد یک منطقه یا یک کشور به حقوق خود از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دست یابند. و آزادانه بتوانند سرنوشت خود را رقم بزنند.^۲ همه ملت‌ها ثروت‌های خدادادی دارند ولی این ثروت‌ها بایستی به مساوات و در چهارچوب عدالت در اختیار همه قرار بگیرد. همه کشورها می‌توانند برای رسیدن به ماموریت‌های خود منابع و امکانات طبیعی خود را بدون هیچ مشکلی از لحاظ ساختار حکومتی تصرف داشته باشند. اصل حق تعیین سرنوشت یک اصل پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل و محافل ملی و بین‌المللی است. حق تعیین سرنوشت یعنی همه عناصر و عوامل برای تحقق یک کشور مستقل در اختیار مردم آن کشور باشد. چنین حقوقی در عرصه بین‌الملل پذیرفته شده است. که مردم یک کشور حق آزادی، دموکراسی و... دارند (Ghorbania, 2013: 65).

¹ Cassese, Antonio (1995), *Self-Determination of Peoples; A Legal Appraisal*, Cambridge: Cambridge University press.

² Anderson, Glen. (2013). "Secession in international law and relation: what are we talking about?", *Loyola of los Angeles international & comparative law review*, vol. 35(3). pp. 342-349.

دیدگاه‌های کلی در بحث جدایی طلبی

در حالت کلی جدایی طلبی بعنوان یکی از مباحث اساسی در حوزه حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. و در حالت کلی جدایی طلبی اگرچه واژه‌ای ناپسند در عرصه بین‌المللی به نظر می‌رسد ولی در واقع نشان دهنده حقی بشری و تعیین سرنوشت است. عده ای معتقدند که هر اقدام جدایی طلبانه‌ای نمی‌تواند در حوزه حق تعیین سرنوشت قرار بگیرد بلکه اعمال این حق نیز باید تحت نظر ضوابط و مقررات ویژه بین‌المللی باشد. با این حال تاسیس بسیاری از کشورهای عضو جامعه بین‌المللی نتیجه جدایی از کشورهای دیگر است و ظهور ۵۸ کشور از ۲۰۰ کشور امروزی ناشی از جدایی بوده است، اما طبیعی است که اینک کشورها تمایلی به طرح موضوعات جدایی طلبی در روابط بین‌المللی خود نداشته باشند. جایگاه جدایی طلبی در حقوق بین‌الملل، شناسایی جدایی طلبان، حقوق توسل به زور جدایی طلبان، حقوق بشردوستانه جدایی طلبان، مسؤلیت بین‌المللی جدایی طلبان، جانشینی در جدایی طلبی و مداخله خارجی در جدایی طلبی از موضوعاتی هستند که حقوق بین‌الملل در مورد آنها اسناد و رویه‌هایی صادر کرده است. امروزه موضوع جدایی طلبی برای دولت‌ها موضوعی مهم است. دولت‌ها بیشتر از واژه شورشی استفاده می‌کنند به جای واژه جدایی طلبی. از سوی دیگر واقعیت‌های امروزی جامعه بین‌المللی که شاهد جدایی‌های زیادی بوده است واجب می‌دارد تا قوانین واضح و روشنی را در رابطه با این موضوع مشخص گردد. جدایی یک گروه از دولت مرکزی و اظهار وجود آنها به عنوان یک کشور جدید می‌تواند در روابط بین‌المللی موثر واقع شود همان طور که صلح داخلی ملتی که جدایی طلبان از آنها جدا می‌شوند را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد (Moshirzadeh, 2011: 83).

جدایی طلبی و گسترش آن در قرن بیست یکم

در قرن ۲۱ تحولات زیادی رخ داد، از جمله تجزیه طلبی کشورهاست. البته این تجزیه طلبی نشأت گرفته از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ مثل دو کشور آمریکا و روسیه است. گسترش خواهی در قرن ۲۱ تجربه‌های مختلفی از هر دو روش در کشورهای زیادی از جمله عراق، افغانستان، ایران، لبنان، چین (تبت)، بولیوی، اکوادور، ونزوئلا، سومالی، سودان، میانمار و فلسطین داشته است. در حقیقت یکی از سیاست‌های دولت آمریکا این است که هر کشوری را ببیند که نمی‌تواند یک رژیم ثابت قدم و استوار تشکیل دهد، با ترفندهایی مانند کمک مالی و بزرگ کردن سازمان‌های تجزیه خواه و استفاده کردن از رهبرانی که مسایل مذهبی، نژادی و منطقه‌ای را تحت تاثیر خود قرار دهد. شبیه اصول توسعه خواهی سنتی، واشنگتن فقط در کشورهایی از جدایی طلبان حمایت می‌کند که حکومت آنها از قبول امپراتوری ایالات متحده سرباز می‌زند. در بین این کشورهایی که مستقل هستند مخالف تجزیه خواهی آمریکا هستند، به دست فراموشی سپرده شده و به پذیرش «جنایات جنگی» محکوم می‌شوند. کسانی که در «حکومت جدید» ساکن هستند، اگر همچنان مخالف تجزیه خواهی باشند یا کشته و یا به تبعید فرستاده می‌شوند. «انسان‌های آزاده» در نتیجه حمایت آمریکا از تجزیه طلبان، در ظلم و فقر هستند و بسیاری از آنها برای ادامه زندگی مجبور به مهاجرت کشورهای دیگر می‌شوند. آنها حتی پس از چندین سال فقر اجتماعی - اقتصادی در منطقه‌های تجزیه طلب، تنها کاری که می‌توانستند انجام بدهند انتقاد کردن از شوروی بود. همیشه این ثابت بوده است که تجزیه خواهان به

چیز دیگری جز امپریالیسم ایالات متحده نمی‌تواند فکر کنند. زیرا که حقیقت تلاش آنها از توسعه و گسترش امپریالیسم آمریکا نشأت گرفته و رشد کرده است (Akherst, 2013: 79).

حق تعیین سرنوشت نباید به عنوان یک اصل اساسی برای انگیزه برای هر نوع کار یا عملی جلوه داده شود. چون در غیر این صورت به عنوان تهدیدی جدی برای حکومت محسوب می‌شود. هر نوع نماینده یا مسئولی که بر سر کار بیاید باید خود را متعلق به مردم بداند و هیچ تبعیضی برای هیچ یک از اقوام نداشته باشد. دولت خود را موظف به برآورده کردن نیازهای همه شهروندان بداند. و برای هر کدام از اقوام ارزش قائل شود. دولت باید برای تحقق حق تعیین سرنوشت باید به تعهدات خود عمل کنند. در صورت پشت کردن دولت‌ها به مردم و خود را سرآمد دیدن تحکیم حکومت بدانند در این صورت زمینه بروز جدایی‌طلبی را برای خود رقم خواهند زد. (Seifi, 2005: 35).

تجزیه‌طلبان تنها به گروه‌های تجزیه‌طلبی اختصاص داده نمی‌شوند. قدرت گروه‌های تجزیه‌طلب زمانی ساخته می‌شود که قدرت آنها فقط و فقط به گروه‌ها وابسته شود. جنبش‌های تجزیه‌طلب مورد حمایت ایالات متحده قدم به قدم جلو می‌روند: حرکت‌های تاکتیکی ضروری برای به دست آوردن یک پایگاه قدرت سیاسی محلی، جمع‌آوری درآمد‌های اقتصادی، و نهایتاً سرکوب گروه‌های ضدجدایی‌طلبی و گروه‌های مذهبی، محلی و اقلیت‌های سیاسی که ارتباطاتی با حکومت مرکزی دارند. اغلب رژیم‌های تجزیه‌طلب جزئی از جنبش‌های انضمام طلب وصل شده به هم‌تاهایشان در حکومت‌های دیگر هستند. زمانی که جنبش‌های انضمام طلب چند ملیتی حکومت‌های همسایه را به مخاطره می‌اندازند که البته آن کشور همسایه هم همچنین هدف تجزیه‌طلبی آمریکاست، در این هنگام این جنبش‌ها به عنوان سکوی پرتاب برای تجاوزهای نظامی آمریکا و فعالیت‌های تروریستی خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند (Hanji, 2010: 52).

ضرورت فلسفی حق دریافت عدالت در کشور تازه تاسیس

معنی عدالت مانند خود عدالت؛ یعنی قسمتی از اخلاقیات نمی‌باشد. دیدگاه‌ها و نظریه‌های عدالت معمولاً براساس مفهوم متقابل اجتماعی بوجود می‌آیند و همچنین ارتباط بین قانون و اخلاقیات حاکم بر کشور بر اساس نظریه‌های عدالت هموار می‌شود. عده‌ای از صاحب‌نظران قائل به عدالت طبیعی‌اند و تعدادی در طی عدالت قانونی می‌روند. افرادی میل به سمت و سو گرفتن عدالت توزیعی پیدا می‌کنند و افرادی نیز از پایه و بنا عدالت را امری غیر اخلاقی می‌دانند (Robert L. Holmes, 2009: 161).

زیر پا گذاشتن بطور فزاینده حقوق فردی یا جمعی یک قوم یا گروه یا مردم یک منطقه ویژه، با توجه به ویژگی‌های خاصی، می‌تواند حق جدایی‌طلبی را درست جلوه دهد. از مهم‌ترین نقض حقوق افراد یک جامعه که کشور و مسئولین در راس هرم آن هستند توزیع ناصحیح منابع و عواید و فرصت‌هاست. در مواردی دلیل بر این استوار است که شهروندان یک کشور علی‌الاصول با رضایت درونی و آگاهانه خود با حکومت قراردادی بسته‌اند که به اعتبار آن کشور وظیفه دارد که حقوق و منافع تک تک افراد آن کشور را به نحو عادلانه محافظت کند. با توجه به موارد مطرح شده اگر که دولت مرکزی به صورت منظمی و گسترده‌ای حقوق فردی و جمعی گروهی خاص را در حیطه خود نقض کند، و از جمله در جایگاه توزیع منابع و فرصت‌ها به نحو منظم به زیان یک قوم یا اقلیت و یا گروه خاصی اقدام نماید، در حقیقت قراردادی را که بر پایه صحت و درستیش بوده است را پنهان کرده است. در این موارد گروه

یا قوم مورد ظلم اخلاقاً الزامی ندارد که به نحو یک سویه به آن قرارداد پایبند بماند، بنابراین، از لحاظ اخلاقی حق بر این است که مقدرات خود را از قلمرو اقتدار سیاسی و قضایی دولت مقتدرگرا خارج کند. بنابراین در اصل و نگاه اخلاقی حق تجزیه طلبی در این موارد نهایتاً بر مبنای ضرورت اخلاقی وفای به عهد و پیامدهای اخلاقی ناشی از نقض پیمان مورد بررسی است. (Harry G. Gunsler, 2011: 84).

عدالت توزیعی از با اهمیت‌ترین استدلال منطقی بر تجزیه پذیری است خصوصاً در کشورهای تازه پیشرفته است. گزینه‌های زیادی از این کشورها دولت مرکزی برنامه‌های توسعه را به صورت تبعیض‌آمیزی ساخته و اجرا می‌کند. برای مثال، افراد یا قومی که حکومت مرکزی را صاحب هستند بیشتر سرمایه‌گذاری‌های دولتی را به سمت مردم خود سوق می‌دهد، یا جایگاه و قراردادهای دولتی را بیشتر در اختیار ایشان می‌گذارد، یا نظام مالیاتی، سیاست‌ها، و برنامه‌های اقتصادی را چنان تنظیم می‌کند که به نحو منظم به زیان عده‌ای از گروه‌ها و به سود عده‌ای دیگر از گروه‌ها است. در مواقعی که یک قبیله یا قومی فدایی بی‌عدالتی توزیعی است، حق تجزیه‌طلبی برای آنها با دو بند اثبات می‌شود: اولاً، برای از بین بردن و جلوگیری از آن بی‌عدالتی‌ها ببیند که هیچ راه حل منطقی و مشخصی به جز جدا شدن از دولت مرکزی را ندارند. (به عنوان مثالی، اگر تهدید به جدایی طلبی دولت مرکزی را به تجدید نظر در سیاست‌های ناعادلانه‌اش وادارد، در آن صورت تهدید به جدانشدن، و نه اقدام به جدایی، موجه خواهد بود). دوماً باید مشخص شود که آیا قوم یا گروهی که جدایی طلب هستند نسبت به آن سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند صاحب حق مالکیت هستند. اگر که آن سرزمین‌ها در اصل متعلق به آن قوم یا گروه باشند، در اینجاست که شاید به نظر برسد کاملاً حق با آنها می‌باشد و برای رفع بی‌عدالتی تنها راه حل آنها جدا شدن از دولت مرکزی می‌باشد و به راحتی حق ایشان اثبات می‌گردد. در شرایطی که دولت مرکزی گروه یا قوم خاصی را در محدوده حاکمیتش فدای بی‌عدالتی توزیعی می‌کند حق حاکمیت خود را حداقل نسبت به آن قوم یا گروه از دست می‌دهد، و اگر آن قوم یا گروه نسبت به قلمرویی که در آن ساکن است حق مالکیت داشته باشد، از نظر اخلاقی مجاز است که کارگزار پیمان شکن و خاطی را عزل کند و به صلاح‌دید خود حق حاکمیت قلمرو خود را به کارگزاران تازه‌ای واگذار نماید. دولت باید در برابر مردم در قبال تعهدات خود موظف است که آنها را برآورده کند و با بهترین وجه ممکن در جهت گسترش توزیع عدالت و درآمدها تلاش کند (Shams, 2010: 87).

جدایی و پایداری عضویت در نهادهای بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در بین کشورهایی که تازه استقلال یافته‌اند بحث عضویت و همکاری در بین سازمان‌های بین‌المللی است. در شرایط تجزیه‌پذیری با وجود اینکه از سازمان‌های مالی همانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کمک‌هایی را برای عضو شدن در سازمان‌های بین‌المللی از طریق جانشینی صورت می‌گیرد، اما به سرانجام نمی‌رسد. پسکشوری که مستقل شده باید درخواست خود را از کشورهایی که عضو این سازمان می‌باشند حتی آن کشور سابقی که عضو آن بوده است جهت عضویت در این سازمان اعلام کند. این موضوع را دولت‌های جانشین یوگسلاوی تایید کرده‌اند؛ که تمام کشورهای جانشینی این کشور به عنوان یک عضو جدید در سازمان ملل پذیرفته شدند و همچنین تمام کشورهای شوروی سابق که برخلاف بلاروس و اوکراین، عضو مستقل

سازمان ملل متحد نبودند و در روندی قانونی براساس ماده ۴ منشور ملل متحد به عضویت این سازمان پیوندند. کشور پیشینی که قسمتی از ملتش جدا شده است، امکان دارد که از طرفی دیگر عضویت خود را در سازمان بین‌المللی حفظ کند؛ با این شرط که بتواند با موفقیت این ادعا را اثبات نماید که همکاری شخصیت حقوقی بین‌المللی کشور مربوطه است؛ آنچه را که در مورد فدراسیون روسیه در ارتباط با شوروی سابق رخ داد. در مقابل، اما این چنین ادعا و خواسته‌ای در باره دولت جمهوری فدرال یوگسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) در رابطه با یوگسلاوی پیشین قابل قبول نبوده است (Zulayn, 2005: 89).

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

از دیرباز جدایی و تجزیه‌پذیری کشورها بعنوان یک موضوع اصلی در سطح بین‌الملل پذیرفته شده است. کشورهای استقلال یافته گریبانگیر بسیاری از مشکلات سیاسی و ساختاری در سطح بین‌المللی است. جدایی‌طلبی به عنوان یکی از موضوعات اساسی در حقوق بین‌الملل مطرح است. و بسیاری از کشورهای بزرگ از جدا شدن برخی کشورها نگران هستند. ترس و هراس دیگر کشورها بر این است که مبدا جدایی‌طلبی برخی کشورها به عنوان الگویی برای سایر کشورها باشد. و بقیه کشورها را تحت تاثیر قرار بدهد. تشکیل کشور جدید دو کار را ضمانت می‌کند: با تغییراتی که در مرزهای سابق شده و مرزهای سرزمینی جدیدی ایجاد شده و بوجود آمدن شخصیت حقوقی جدید. تغییر دادن کشور به این معنی می‌باشد، در مرزهای سرزمین آن تغییراتی را بوجود آورد که به شناسایی دوباره کشورها نیازی ندارد و حکومت را تغییر ادن به این معنا است که از انقلاب یا اینکه با کودتا یا اصلاح قانون اساسی صورت گرفته، بحثی می‌باشد که به امور داخلی کشورها مربوط می‌باشد. از اصول اولیه در حقوق بین‌الملل اصل تمامیت ارضی است. همه دولت‌ها به این اصل احترام می‌گذارند. این را بیان می‌کند که هیچ وقت سرزمین یک کشور نایستی تحت تجاوز، حمله یا تجزیه غیر قانونی باشد. معنای اصل تمامیت ارضی به این صورت تعریف می‌شود که به صورت کل مصون است و جداناپذیر می‌باشد و از طریق زور از خارج نمی‌تواند تغییر یا تجزیه یابد. پایه و اساس موجود بودن یک دولت سرزمین می‌باشد. اگر سرزمینی نباشد هیچ دولتی نمی‌تواند بودن و موجودیت خود را اثبات کند. به همین علت می‌باشد که برای تامین کردن تمامیت ارضی دولت‌ها توجه ویژه‌ای را دارند. تهدید یا استفاده کردن از زور در منشور ملل متحد تمامی اعضا را مکلف می‌دارد که علیه تمامیت ارضی دولت‌ها جلوگیری کند. اساس مادی داشتن دولت سرزمین می‌باشد. اگر سرزمینی وجود نداشته باشد، دولت پایدار نمی‌تواند بوجود آید. شاید از نظر وسعت یکی از کشورها کوچک و آن دیگری بزرگ باشد، اما این امر به اصل تمامیت ارضی هیچ گونه تاثیر و دخالتی ندارد. مطابق با اصل تمامیت ارضی، سرزمین هر کشور (چه بزرگ چه کوچک) از تجاوز، تهاجم یا تجزیه غیرقانونی تحت امنیت است. هر مسئله‌ای که در کشورها در زمینه انفصال بوجود می‌آید منشاء و پیدایش آن جرقه‌ای از یک فرقه حاصل با رهبریت فردی خاص شکل می‌گیرد. در هر جنگ اقتصادی، تجاری یا سیاسی که بوقوع می‌پیوندد در مرحله اول تبعات مختلف آن گریبانگیر مردم آن کشور می‌شود. بعنوان مثال در کشور آمریکا نیز چنین اتفاقی بوقوع پیوست و به تبع آن اولین نبرد شکل گرفت. بحران اقتصادی مهم‌ترین بحران جدایی بسیاری از کشورها از جمله هند و پاکستان می‌باشد. اصل حق تعیین سرنوشت یک اصل است که بعد از به تصویب رسیدن در منشور ملل متحد و دو عهدنامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ارزش حقوقی

داشتند. با توجه به اصل حق تعیین سرنوشت و ویژگی‌هایی از جمله سیاسی، حقوقی و اقتصادی را دارد و از دو جنبه خارجی و داخلی نیز می‌تواند به کارگرفته شود.

در حال حاضر جدایی‌خواهی مسئله‌ای بسیار مهم برای دولت‌ها می‌باشد. دولت‌ها به جای واژه جدایی‌طلبی بیشتر مایلند که از واژه شورشی در بیانات دیپلماتیک و حقوقی خود استفاده کنند. از طرفی دیگر امروزه این واقعین وجود دارد که جامعه بین‌المللی جدایی‌های بسیاری را می‌بیند و ایجاب می‌کند تا قواعد درست و واضحی در ارتباط با این پدیده وضع شود. جدائی یک گروه از دولت مرکزی و اظهار وجود آنها به عنوان یک کشور جدید می‌تواند روابط بین‌المللی را تحت تاثیر قرار دهد همانگونه که صلح داخلی ملتی که جدایی‌طلبان از آنها جدا می‌شوند را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. امروزه امری طبیعی است که وقوع پدیده جانشینی دولت‌ها اثرات و نتایجی به بار خواهد آورد بدین صورت که به محض این که دولت جدیدی پا به عرصه وجود نهاد آن دولت از نظر حقوق بین‌الملل مثل سایر دولت‌ها می‌تواند از کلیه حقوق و تعهدات مربوط به آن‌ها برخوردار شود. به علاوه ورود این دولت به عرصه حیات بین‌المللی موجب به وجود آمدن دو پدیده مهم می‌شود. یکی این که دولت‌های دیگر می‌توانند آن را مورد شناسایی قرار دهند و دوم اینکه باید آن را به جامعه بین‌المللی ملحق نمود (بروز مسائل مربوط به جانشینی دولت‌ها و متعاقباً حل آن‌ها). در مورد شناسایی یا عدم شناسایی دولت‌های جدید، حقوق بین‌الملل به دولت‌ها این اجازه را داده که به هر نحوی که صلاح می‌دانند عمل کنند. پدیده جانشینی را نمی‌توان در شرایط و اوضاع و احوال خاص، به مثابه نقل و انتقال ساده سرزمینی یک کشور به کشور دیگر در نظر گرفت. مسأله جانشینی کشورها در نظام بین‌المللی، دارای اهمیت اساسی است، زیرا اولاً با تغییر حاکمیت کشورها سروکار دارد و ثانیاً بر تمامیت سرزمینی کشورها تأثیر می‌گذارد و بالاخره ثالثاً جاگزینی و انتقال مسئولیت بین‌المللی کشورها را پیش می‌آورد. جانشینی کشورها به رغم آنکه نتیجه عملکرد سیاسی در نظام بین‌المللی که همان تغییر و تحولات سرزمینی کشورها در عرصه جهانی است، خود فی نفسه مقوله‌ای است حقوقی. به بیان دیگر، جانشینی کشورها معلول علتی اصلی و اساسی است و آن تغییرات جغرافیای سیاسی در منطقه‌ای از جهان است. در طی دهه‌های اخیر، شاهد تغییرات زیادی در سیاست جهانی بوده‌ایم که به همین دلیل، نقشه جهان را تغییر داده است. معمولاً مرزهای جغرافیایی کشوری دچار شده‌اند و به تبع آن جمعیت آن‌ها نیز افزایش یافته است. جنگ‌های جهانی اول و دوم، مستعمره‌زدایی و سقوط اتحاد جماهیر شوروی نمونه‌هایی بارز در زمینه تغییر سیاست کشورها است که موجب تغییر نسبی مرز سرزمین‌ها نیز شده است.

عضویت در سازمان‌های بین‌المللی خصوصاً برای کشورهایی که استقلال یافته‌اند. برای رسمیت بخشیدن به مشروعیت خود بسیار مهم و حائز اهمیت است. به نظر می‌رسد که تا زمان در این مورد یک هماهنگی در موارد جدایی، عضو شدن در سازمان‌های بین‌المللی که از طریق جانشینی اتفاق نمی‌افتد وجود؛ حال آنکه در مورد سازمان‌های مالی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با سازمان‌های منطقه‌ای مشابه خاص‌ها و استثنائاتی وجود دارد. در نتیجه کشوری که جدا شده بایستی عضوی شدن خود را در این سازمان‌ها درخواست کند، حتی ممکن است که کشور قبلی عضو سازمان بوده است یا اینک هنوز عضو باشد. با تایید کردن این رویه دولت توسط دولت‌های جانشین یوگسلاوی پیشین؛ تمام کشورهای جانشین شده این کشور در سازمان ملل به عنوان یک عضو

جدید قبول شده است و به همین صورت تمام کشورهای جانشین شوروی قبلی، مطابق ماده ۴ منشور ملل متحد به عضویت این سازمان آمدند. کشور سابق که قسمتی از سرزمین جدا شده می‌باشد، امکان دارد که از سمتی دیگر عضویت خود را نگه دارد، با این شرط که این ادعایی را که در مورد ادامه دهنده شخصیت حقوقی بین‌المللی کشور مربوطه می‌باشد را به درستی و موفقیت اثبات کند؛ همانند در باره فدراسیون روسیه در رابطه با شوروی پیشین رخ داد. در برابر آن، در مورد جمهوری فدرال یوگسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) در رابطه با یوگسلاوی پیشین قبول نشد.

References

- Omidi, Ali (2009), *Autonomy and Politics of Ethnic Minority Political Conflicts*, Doctoral dissertation in International Relations, University of Tehran: School of Law (in Persian)
- Ackhorst, Michael (2013), *Modern International Law*, translated by Bahman Aghaei, Tehran: Office of Legal Services (in Persian)
- Bigzadeh, Ebrahim (2011), *International Organizations*, Tehran: Shahid Beheshti University (in Persian)
- Thomas, Captain (2003), *The Right to Self-Determination and Human Rights*, translated by Hedayat Yousefi, Tehran, Tehran University Press (in Persian)
- Tavana, Mahmood (2011), *Human Rights and International Activities*, Tehran: Parseh (in Persian)
- Kharrazi, Kamal (2010), *Developments in the Post-Cold War Security System*, Issue 15, *Journal of Legal Research* (in Persian)
- Zulain, Parviz (2005), *Diplomatic Law*, Tehran: Office of Political and International Studies (in Persian)
- Ziaei, Seyyed Yasser (2013), *An Introduction to Separation in International Law*, Danesh Publications (in Persian)
- Ziaie Bigdeli, Mohammad Reza (2011), *International Public Law*, Ganjeshanesh Publications, Tehran, Fourth Edition (in Persian)
- Robert L. Holmes, *Foundations of Ethical Philosophy*, Translated by Mohammad Abbasi (in Persian)
- Buzan, Barry (2009), *People, Governments and Panic*, Translated by Strategic Studies Institute, Tehran: Strategic Research Institute (in Persian)
- Azizi, Sattar (2001), *The Interaction of the Principle of Self-Determination and Analyticalism in International Law*, M.Sc. in International Law, University of Tehran (in Persian)
- Seifi, Seyyed Jamal (2005), *Developments in the Concept of Governance in the Light of the Principle of the Determination of Nations*, No. 15, *Journal of Legal Research* (in Persian)
- Ghorbania, Nasser (2013), *Human Rights and Humanitarian Law*. Tehran, Institute of Islamic Culture and Thought Publications (in Persian)
- Qari Seyed Fatemi, Seyyed Mohammad (2003), *The Right to Self-Determination and the Problem of Election Monitoring: Guaranteed Monitoring against Restrictive Monitoring*, Modarres, vol 4 (in Persian)
- Cassette, Antonio (2009), *International Law*, Translated by Hossein Sharifi Tarazkuhi, Publishing by Madyan (in Persian)
- Lenin (2005), *On the Right of Nations to Self-Determination*, Translated by Hermes, Green Publishing (in Persian)
- Momtaz, Jamshid, and Amir Hossein Ranjbarian (2007), *International Humanitarian Law on Internal Armed Conflict*, Publication of the Rate. Tehran (in Persian)
- Manshirpour, Mahmood (2008), *The Development of Human Rights in the Age of Globalization*, translated by Mehdi Zakarian, Tehran: Institute for Cultural and Social Studies (in Persian)
- Mir Abbasi, Seyyed Bagher (2006), *International Public Law, Volume II, Third Edition*, Publication of the Rate, Tehran (in Persian)
- Manshirpour, Mahmood (2008), *The Development of Human Rights in the Age of Globalization*, translated by Mehdi Zakarian, Tehran: Institute for Cultural and Social Studies (in Persian)

- Mirzaei, Yingjie (2011), The Development of the Concept of Sovereignty at the United Nations in Tehran: Department of Publications and Publications of the Ministry of Foreign Affairs(in Persian)
- Moulerson, Rein (2006), Substitution Rights for Emerging Countries Challenges, Translated by Saleh Rezai Robot, Tehran(in Persian)
- Moshirzadeh, Homeyra (2009), Transformation in International Relations Theories, Tehran: Post Office, 2009(in Persian)
- Shams, Abdullah (2010), The Code of Civil Procedure, Volume Three, Tehran, Drak Publications, 2010(in Persian)
- Moshirzadeh, Homeyra (2011), Transformation in International Relations Theories, Tehran: Post Office, Fifth Edition(in Persian)
- Hanji, Seyed Ali (2010), International Public Law 2, (Textbook), University of Tehran, Tehran, 2010(in Persian)
- Harry J. Gensler (2011), A New Introduction to the Philosophy of Ethics, Translation, Mobin Shakeri, 2011(in Persian)
- Hashemi Rezia Kolaei, Seyyed Ahmad, Saleh Ebadi, Musa (1391), The Right to Self-Determination in the Light of National Security, Tehran, Kolkat Lower Publications, Volume I, First Edition(in Persian)
- Nash, Keith (2009), Political Sociology: Globalization, Politics, Power, Translated by Mohammad Taghi Delforozi, Issue 4, Tehran: kavir Publishing.
- Anderson, Glen. (2013). "Secession in international law and relation: what are we talking about?", Loyola of los Angeles international & comparative law review, vol. 35(3). pp. 342-349.
- Markku Suksi(2005), Keeping the Lid on the Secession Kettle – a Review of Legal Interpretations concerning Claims of Self- Determination by Minority Populations, International Journal on Minority and Group Rights.
- Cassese, Antonio(1995), Self -Determination of Peoples; A Legal Appraisal ,Cambridge: Cambridge University press.
- Ved P. Nanda, "Self-Determination and Secession under International Law", Denv. J. Int'l L. & Pol'Y, 2001, vol: 29.